

بازگشت به اصل؛ در آمدی بر نگاه وحدت‌گرا به علوم از منظر حکمت اسلامی

87sarabadani@gmail.com

حسین سرآبادانی تفرشی / دانشجوی دکتری مدیریت دولتی دانشگاه امام صادق ☞

ebrahemi68@gmail.com

کریم ابراهیمی / دانشجوی دکتری مدیریت تولید و عملیات پردیس فارابی دانشگاه تهران

heydari@yu.ac.ir

محمدتقی حیدری / دکترای تخصصی، هیئت علمی دانشگاه یاسوج

hparkan@yahoo.com

حسین پرکان / دانشجوی دکتری سیاستگذاری فرهنگی دانشگاه باقرالعلوم ☞

دریافت: ۹۵/۷/۱ - پذیرش: ۹۶/۱/۲۹

چکیده

علم و دانش پیش از مدرنیته و عصر جدید، در حوزه‌های تمدنی گوناگون از نوعی وحدت و انسجام برخوردار بود. اگرچه دانش مشتمل بر قلمروهای گوناگون بود، اما این قلمروها در پیوند با یکدیگر یک کل واحد را تشکیل می‌دادند و از یکدیگر قابل تفکیک نبودند؛ ولی هم‌زمان با آغاز عصر مدرن دوران انشقاق و ازهم‌گسیختگی میان علوم و معارف بشری آغاز شد. جنبش مطالعات میان‌رشته‌ای، تفکر سیستمی و برخی جریانات فرهنگی و فلسفی در غرب، ضمن توجه به عرصه وحدت‌گرایی در علوم، به انتقاد از حرکت علم مدرن در مسیر تخصص‌گرایی پرداختند و بر این نکته تأکید داشتند که این نگاه تخصص‌گرا، فاقد کارایی لازم برای برطرف کردن نیازها و مسائل تمدنی غرب است. در این پژوهش ضمن معرفی انتقادی برخی جریان‌های وحدت‌گرا در ساحت علوم، به بررسی و تحلیل آن از منظر حکمت اسلامی پرداخته‌ایم. به نظر می‌رسد دانش در این منظر، از نوعی وحدت منسجم و یک‌پارچه برخوردار است که در ادبیات قدما ما از آن تعبیر به حکمت می‌شده است.

کلیدواژه‌ها: وحدت علوم، تخصص‌گرایی، نظریه عمومی سیستم‌ها، مطالعات میان‌رشته‌ای، مسائل تمدنی.

یکی از ویژگی‌های متمایزکنندهٔ ساحت علم و دانش در عصر جدید، تخصص‌گرایی و تفکیک قلمرو دانش به شکل‌های گوناگون رشته‌های علمی است. زمینه و بستر شکل‌گیری این خاصیت را باید در سیر تحولات روش‌شناسی علم و شیوه‌های شناخت و معرفت جست‌وجو کرد. تفکر تجزیه‌گرا و تحلیلی عصر مدرنیته، شناخت پدیده‌ها را در حصار جزءنگری خود گرفتار ساخت. حاکمیت تفکر تجربه‌گرایی، امکان هرگونه روایت از جهان، خارج از محدودهٔ تجربه را مسدود کرد. بر اساس چنین تفکری در باب علم و شیوه‌های شناخت، رشد قارچی و متکثر علوم به شکل تخصصی آغاز شد. تجربهٔ تخصصی شدن علوم در سدهٔ اخیر به بهانهٔ بهره‌مندی از دانش دقیق، موجب ایجاد نوعی بیگانگی میان علوم مختلف و حتی بروز برخی دشمنی‌ها و رقابت‌های آشکار و پنهان میان آنها گشت و علم را از هدف اصلی خود که فهم و تبیین طبیعت و عالم انسانی بود دور ساخت.

اگرچه تخصص‌گرایی میان رشته‌های علوم، سبب پیشرفت‌های بسیاری برای تمدن غرب شد و مشکلات فراوانی را از آنها به‌ویژه در ساحت تکنیک و فناوری حل کرد، اما سبب ایجاد آسیب‌ها و مشکلاتی نیز شد و حتی در برخی مسائل اجتماعی و انسانی، ناکارآمدی و ضعفش در حل مسائل تمدن غرب آشکار گشت. به عقیدهٔ بسیاری از متفکران معاصر، نابسامانی‌های تمدن امروزی برآیند تورم دانش و اطلاعات، کثرت و پراکندگی رشته‌های علمی و نهایتاً فقدان انسجام در جهان‌بینی بشر است؛ اما به‌رحال علوم تولیدشدهٔ فعلی در غرب برآمده از همین نگاه تخصص‌گرا و تجربه‌محور است.

پیشرفت علوم در قالب اجرای رویهٔ تحلیلی، پژوهشگران را به تقسیم مسائل بزرگ به اجزای ساده‌تر و تغییر کنترل‌شدهٔ تک‌تک پارامترها سوق داد. این نوع تولید علم به شکل افزایش تخصص‌های جدید و یا تقسیم رشته‌های موجود به زیررشته‌های کوچک‌تر نمود پیدا کرد. به استثنای علم فیزیک که اذهان روی یک نظریهٔ وحدت‌بخش متمرکز می‌شوند، متخصصین سایر رشته‌ها به‌ندرت قادر بودند تمام دانش‌های جدیدشان را در یک‌جا گردآوری کنند (ونک، ۱۳۸۸، ص ۱۷).

لذا در چنین شرایطی در غرب، به‌ویژه در سدهٔ اخیر، جنبش‌ها و جریان‌هایی ضد اندیشهٔ تخصص‌گرایی در غرب متولد شدند تا به این دنیای شکل‌گرفته علوم، که به رشته‌های گوناگون و تخصصی ریز تبدیل شده است اعتراض کنند. سرآغاز بی‌اعتمادی و عصبان علیه اندیشهٔ اصالت علم (Scientism) دههٔ دوم و سوم قرن بیستم بود که در آن متفکران اجتماعی علیه انکای بیش از حد به پیشرفت‌های علمی اعتراض کردند. بسیاری از وقایع ناخوشایند اجتماعی و حوادثی همچون دو جنگ جهانی بر اعتراضات افزود.

گئورگ لوکاج، متفکر مجارستانی در دههٔ ۱۹۳۰ عامل پیدایش نظام سرمایه‌داری را جهت‌دهی غلط پیشرفت‌ها و تحولات علمی می‌دانست که به‌زعم وی موجب تلاش‌های اجتماعی تکررانه، تجزیه و تقسیم شدید و متعاقباً تجزیه و انشقاق در عرصهٔ خلاقیت اجتماعی و از جمله آفرینش علمی و هنری شده است. مشابه این تفکر را می‌توان در بیان دیگر متفکران دنیای غرب به‌ویژه در اروپای غربی مشاهده کرد (متین، ۱۳۸۸، ص ۲۲).

۱. مسئله وحدت‌گرایی علوم در غرب

تخصص‌گرایی علوم در غرب، ریشه در موضوعی بنیادی‌تری یعنی تقلیل‌گرایی دارد. تقلیل‌گرایی، جزء‌گرایی و منطق تجربی، تقسیم هر پدیده به اجزای مختلف و بررسی جداگانه این اجزا را تنها شیوه مطلوب علمی برای درک و شناخت طبیعت اشیا و امور موجود می‌انگاشت. پایه‌های این نحله فکری در آرا و نظریات فلاسفه یونان و برخی کشورهای شرقی است. این تفکر مجدداً با رنسانس علمی رواج یافت. از قرن ۱۶ تا قرن ۱۹ میلادی، با تحقیقات و نظریات اندیشمندانی چون *فرانسویس بیکن*، *برونو*، *رنه دکارت*، *نیوتن* و دیگر متفکران، مکتب اتمیسم به عنوان مکتبی جدید غلبه یافت. اعتقاد به امکان تقلیل هر واقعیت به عناصر نهایی بخش‌ناپذیر را تقلیل‌گرایی گویند. تأثیر روش یادشده را می‌توان در تاریخ تمام علوم از جمله فیزیک و شیمی مشاهده کرد. اعتقاد به اتم در قرن نوزدهم بر اساس کارهای *جان دالتون* در شیمی و کارهای *نیوتن* در فیزیک، از جمله این نمونه‌هاست (محمدی و همکاران، ۱۳۸۹، ص ۲۶).

طرح انتقادی تخصص‌گرایی علوم در دنیای غرب، از اواسط قرن بیستم در فضای دانشگاهی مطرح شد. جریان‌های فکری انتقادی وحدت‌گرا در تلاش بودند تا با رویکرد انتقادی، به واکاوی ابعاد آسیب‌زای تخصصی‌شدن دانش بپردازند و راهبردهای پیشنهادی خود را ارائه دهند. در ادامه ضمن معرفی تفصیلی دو مورد از این جریان‌ها وحدت‌گرا، رسالت‌ها و اهداف این جریان‌ها را بررسی می‌کنیم.

۱-۱. جنبش مطالعات میان‌رشته‌ای

این جریان ضمن برشمردن محدودیت‌های روش‌شناختی تخصص‌گرایی، از وجود ظرفیت‌های فراوان پژوهشی و نوآورانه در حوزه‌های مختلف علم با مطالعات میان‌رشته‌ای سخن می‌گوید. در حقیقت پیش‌فرض این جنبش آن است که جهان و دنیای مورد مطالعه ما، جهان میان‌رشته‌ای است؛ جهانی که پیچیده و لایه‌در لایه است و تقسیم‌بندی ذهنی و اعتباری ما از علم در آن یافت نمی‌شود و تنها راه‌حل مسائل اجتماعی پیش‌روی جوامع با توسل به مطالعات میان‌رشته‌ای امکان‌پذیر است. بنابراین مطالعه هر شاخه از علوم (به‌ویژه در علوم انسانی، چراکه این اتفاق به طور خودکار در علوم فنی و علوم طبیعی رخ داده و نوعاً مطالعات میان‌رشته‌ای در این علوم صورت می‌پذیرد) بدون در نظر گرفتن دیگر شاخه‌های علوم، ناممکن است (علوی‌پور و دیگران، ۱۳۸۷، ص ۱۱).

تخصص‌گرایی در عرصه علوم و به تبع آن، حرکت شاخه‌های مختلف علمی به سمت استقلال و خودمختاری و تحدید علم و ایجاد حصارهای کاملاً خودساخته و کاملاً اعتباری، در تضاد بنیادین با ماهیت علم و دانش است؛ چراکه ماهیت دانش، آزادی و رسالت آن، عبور از مرزهاست. تبدیل زندان‌های بسته رسته‌ها به بوستان‌های فراخ، آرمانی است که انسان در طول دهه‌های اخیر به‌ویژه با گسترش مطالعات میان‌رشته‌ای به دنبال آن بوده و خواهد بود؛ اما طنین‌افکندن ناقوس مرگ مرزبندی‌های رشته‌ای در پرتو یک نگاه درست به جایگاه علوم است که

زمینه‌ساز رابطه، ترابط و تعامل بین رشته‌های علوم می‌شود. مطالعات میان‌رشته‌ای نیز از این جنبه پس از آشکار شدن ضعف‌های شعبه‌شعبه شدن علم به رشته‌های تخصصی ریز، ضرورت یافته است.

۱-۲. تفکر سیستمی

۱-۲-۱. درآمدی بر تفکر سیستمی

روش سیستمی در فضای نقد تقلیل‌گرایی و تحویل‌گرایی قرن ۱۶ تا ۱۹ میلادی در اواسط قرن بیستم متولد شد. [۱] خاستگاه این اندیشه، آلمان است؛ کشوری که فلسفه ایدئالیستی و کل‌گرایی هگل را همچنان حفظ کرده بود و همواره در پذیرش ارزش‌های جزءگرایانه و صنعت‌مدارانه انگلیسی تردید نشان می‌داد. کتابی هم که به گسست از تحویل‌گرایی سنتی انجامید، توسط زیست‌شناس اتریشی، فون برتانفی نوشته شد.

اسلوب تجزیه‌گرایی و مکانیستی تا اوایل قرن بیستم به مدت چند قرن تفکر غالب بود و علی‌رغم کاستی‌هایش در گسترش دامنه علوم در جامعه بشری نقش مثبت و ارزنده‌ای داشته است؛ [۲] اما ضعف این نگرش وقتی عیان شد که در تحلیل پدیده‌های پیچیده جوامع انسانی مانند مفهوم جامعه انسانی عاجز ماند و به همین سبب اسلوب‌های نوین علمی از جمله کل‌گرایی یا نگرش سیستمی پدید آمد. پیچیدگی روزافزون مسائل جهان و طرح مسائل جدید و عدم کفایت مدل‌های مکانیستی و همچنین تفرقه در پیکر معرفت و دانش بشری، از جمله عواملی بود که موجب پدید آمدن نظریه سیستم‌ها شد. به‌زعم پیروان این نحله فکری، جهان و همه موجودات و پدیده‌های آن مرتبط به هم هستند و از یک روند کلی و عمومی حاکم پیروی می‌کنند.

از طریق مقایسه این روش با روش تحویل‌گرایی، می‌توان به ویژگی‌های این روش پی برد. عصر ماشین همراه با حاکمیت روش تجزیه‌گرایانه و عصر سیستم‌ها همراه با حاکمیت روش سیستمی، تفاوت‌هایی کلیدی با یکدیگر دارند که در جدول (۱) برخی از این تفاوت‌های کلیدی مشخص شده است:

تجزیه در عصر ماشین	ترکیب در عصر سیستم‌ها
تمرکز تجزیه بر روی ساختار متمرکز است	ترکیب بر نقش‌ها و کارکردها تأکید دارد
تجزیه چگونگی کار اشیاء را مشخص می‌کند	ترکیب می‌گوید چرا اشیاء این‌گونه کار می‌کنند
تجزیه آگاهی به ارمان می‌آورد	ترکیب مقدمات درک را فراهم می‌سازد
تجزیه امکان توصیف را فراهم می‌سازد	ترکیب توضیح را میسر می‌سازد
تجزیه درون اشیاء را می‌بیند	ترکیب برون اشیاء را می‌نگرد

جدول (۱): بررسی تطبیقی دو روش تجزیه و ترکیب (هیچینز، ۱۳۷۶، ص ۳۶).

البته تفکر سیستمی و تفکر تحلیلی و تحویل‌گرایانه لزوماً متناقض و نافی یکدیگر نیستند، بلکه مکمل یکدیگرند؛ منتها نمی‌توان یکی را به جای دیگری به کار برد و این دو روش را در هم ادغام کرد (دوروسنی و بیسون، ۱۳۷۰، ص ۳۹).

۲-۱. نظریه سیستم‌های عام

نظریه عمومی سیستم‌ها به عنوان نظریه‌ای میان‌رشته‌ای، درصدد تبیین روابط مشترک و عام بین سیستم‌هاست. ساختار و معماری نظری این نظریه را می‌توان از میان تحولات در روش‌شناسی علم و شیوه‌های شناخت پدیده‌ها یافت. عبور از تفکر تحلیلی تجزیه‌گرا و تفکر کل‌گرا ما را به این نظریه رهنمون می‌کند. شناخت سیستمی از جدال دیالکتیکی بین روش شناخت مکانیکی (تجزیه‌گرا) و ارگانیکی (کل‌گرا) شکل گرفته است و لذا محور نظریه عمومی سیستم‌ها، توجه به روش شناخت پدیده‌هاست. در اینجا، ضمن معرفی موضوع و اهداف نظریه عمومی سیستم‌ها به بیان دو گرایش عمده در باب این نظریه پرداخته (رویکرد برتالانفی و رویکرد بولدینگ) و ریشه اصلی این نظریه و عمده محور هر دو گرایش، یعنی مقوله «وحدت علوم و ترابط و تغذیه منطقی میان علوم و چگونگی ارتباط و همکاری آنها با یکدیگر» را تبیین کرده‌ایم.

نظریه سیستم‌ها روشی از برخورد با پدیده‌هاست که بر کل متشکل از اجزا می‌نگرد و ارتباط اجزا با یکدیگر و تأثیر و تأثر آنها را کانون توجه قرار می‌دهد. به علاوه همین کل متشکل از اجزا نیز به صورتی مجزا از پدیده‌های دیگر مشاهده نمی‌شود، بلکه خود با دیگر پدیده‌ها به عنوان کل‌های دیگر در تعامل است و خود جزئی از اجزای کل بزرگ‌تر به‌شمار می‌آید.

نظریه عمومی سیستم‌ها را نخستین بار برتالانفی، زیست‌شناس اتریشی در دهه ۳۰ و ۴۰ میلادی در قرن بیست مطرح ساخت. بستر زیست‌شناختی تفکر وی برای گشودن نگرش ارگانیزی یا سیستمی مناسب بود. محور و تمرکز این نظریه بر روی روش شناخت پدیده‌هاست. در دهه بعد، بولدینگ متفکر اقتصاددان و سیستمی، اقدام به تکمیل و تصحیح این نظریه کرد. بولدینگ در ابتدای مقاله خود (بولدینگ، ۱۹۵۶، ص ۱-۴) برای معرفی هدف و موضوع این نظریه طیفی از چارچوب کلی علوم ارائه می‌دهد که سرمنشأ نزاع‌های گوناگون فکری در تاریخ علم بوده است. او یک سر این طیف را معنا و محتوا و سر دیگر را عمومیت و کلیت در عرصه چارچوب کلی علوم می‌داند که در راستای منطقی‌یابی تعامل و ارتباط علوم، طبقه‌بندی آنها و در نهایت رسیدن به یک وحدت در ساحت علوم تخصص‌زده امروز عمل می‌کند. او ضمن انتقاد از اینکه در طول تاریخ علم، همواره محتوا فدای عمومیت شده (همچون زبان ریاضی که فاقد محتواست) به این نکته اذعان می‌کند که نظریه عمومی سیستم‌ها به دنبال حد بهینه‌ای از عمومیت و محتوا و به دنبال جایی در میان این طیف است؛ اما او ریشه مسئله را در تخصص‌گرایی افراطی در حوزه علوم در قرون اخیر می‌داند که سبب عدم درک طرفینی دانشمندان از یکدیگر و نبود یک زبان مشترک با محتوا شده است؛ تا جایی که این شعبه‌شعبه شدن علوم و انشعابات فراوان آن سبب حاکم‌شدن کثرتی شده که گویی نمی‌توان حرکت علم را حول یک محور واحد جمع کرد و هر کدام از این شاخه‌ها یا رشته‌های علمی، علم را به سمت‌وسوی خاصی می‌برد، بی‌آنکه از کلیت حرکت علم فهیمی داشته باشند.

نظریه عمومی سیستم‌ها به‌مثابه عاملی وحدت‌بخش در میان متفکران سیستمی است که به دنبال بینشی واحد

از پدیده‌ها در عرصه هستی است. در عین این وحدت، باید از دو گرایش در باب این نظریه سخن گفت، هرچند که صاحبان این رویکردها آنها را مکمل یکدیگر بینگارند (رضائیان، ۱۳۸۷، ص ۱۲): رویکرد برتالانفی و رویکرد بولدینگ. منشأ اختلاف این دو رویکرد در نامه بولدینگ به برتالانفی قابل رؤیت است: «فکر می‌کنم پیش‌تر به همان نتیجه‌ای رسیده باشم که شما رسیده‌اید، اگرچه من از نقطه نظر اقتصاد و علوم اجتماعی به موضوع نزدیک شده‌ام و نه زیست‌شناسی...» (برتالانفی، ۱۳۶۶، ص ۳۷).

به نظر می‌رسد بر اساس این سخن، اختلاف این دو گرایش در نحوه ورود آنها به این حوزه است. نگاه بولدینگ به عنوان یک اقتصاددان از منظر علوم اجتماعی و نگاه برتالانفی به عنوان یک زیست‌شناس از منظر علوم طبیعی است. در رویکرد برتالانفی، اصل بنیادین آن است که در عمق تمام مسائل یک سلسله اصل و ضابطه موجود است که به طور افقی تمام نظام‌های علمی را قطع و رفتار عمومی سیستم‌ها را کنترل و به نوعی سازماندهی می‌کند (رمضان و دیگران، ۱۳۸۹، ص ۲۷).

برتالانفی در آغاز معرفی رویکرد خود، به تبیین ریشه‌های این مقوله و ارائه این نظریه می‌پردازد:

علم امروزی را تخصص روزافزون آن مشخص می‌کند که مستلزم مقادیر عظیم داده‌ها، پیچیدگی تکنیک‌ها و ساختارهای نظری در هر زمینه است. بدین‌سان علم به رشته‌های بی‌شماری تقسیم می‌شود و در هر رشته نیز پیوسته رشته‌های فرعی نوینی پدید می‌آید. در نتیجه فیزیکدان، زیست‌شناس، روان‌شناس و جامعه‌شناس به قول معروف در جهان‌های خصوصی‌شان محصور شده‌اند و فهمیدن زبان یکدیگر برای آنها دشوار و سخت شده است (برتالانفی، ۱۳۶۶، ص ۵۳).

او پس از این مقدمه، برای رسیدن به نظریه‌ای میان‌رشته‌ای می‌گوید:

مدل‌ها، اصول و قوانینی وجود دارند که در سیستم‌های تعمیم‌یافته یا در رده‌های فرعی‌شان، صرف‌نظر از نوع خاص، ماهیت عناصر متشکله و روابط یا نیروهای بین آنها صدق می‌کنند. معقول است که خواهان نظریه‌ای باشیم که نه مربوط به اصول عام صادق در سیستم‌ها به طور کلی باشد. موضوع اصلی این رشته فرمول‌بندی و استخراج اصولی است که در مورد سیستم‌ها به طور کلی معتبر هستند (برتالانفی، ۱۳۶۶، ص ۵۵).

برتالانفی به دنبال یک سلسله مفاهیم، اصول و ساختار مشترک در بین علوم است (مانند مفهوم رشد) بدون آنکه تعین و هویت خاصی به آنها تعلق گیرد. لذا تمام حیثیت‌های خاص را از آن ساختارها انتزاع می‌کند تا به حد بهینه‌ای از عمومیت و کلیت در مدل‌ها و ساختارهای علوم برسیم. او خود در این عرصه، ساختارها و مدل‌های زیست‌شناختی را به حد عمومیت و کلیت رسانده و آنها را وارد عرصه علوم اجتماعی کرده است. نظریات بسیاری در عرصه سیستمی مانند بحث سایبرنتیک وینر و سازمان‌های یادگیرنده مورگان از این رویکرد بهره گرفته‌اند.

اما بولدینگ ضمن تمجید از این رویکرد، به ارائه رویکردی می‌پردازد که خود آن را مکمل رویکرد برتالانفی می‌خواند؛ هرچند رویکرد خود را نظام‌مندتر از رویکرد او می‌شمارد (برتالانفی، ۱۳۶۶، ص ۱۰). او پس از معرفی ریشه زایش این نظریه، به پاسخ‌ها و واکنش‌های گوناگونی که در این عرصه ارائه شده اشاره می‌کند که از جمله

آنها، جنبش مطالعات میان‌رشته‌ای است. این واکنش‌ها حکایت از فهم دانشمندان علوم از این حقیقت دارد که علوم تخصص‌گرای امروز فاقد یک منظر کلان برای فهم و شناخت پدیده‌ها هستند. آنان بر این نکته تأکید می‌کنند که مرزهای رشته‌های علمی کاملاً اعتباری و البته شکستنی است و باید از این حصار خودساخته برای علوم رهایی یابیم تا شناخت پدیده‌های هستی به نحو جامع امکان‌پذیر باشد.

بولدینگ با تکیه بر رویکرد سیستمی، به نوعی جهان‌شناسی روی آورد و با الگوگیری از تفکر ارسطویی در باب طبقه‌بندی موجودات، اقدام به ارائه سلسله‌مراتبی از هستی بر مبنای پیچیدگی کرد که در آن موجودات در نه طبقه جای می‌گرفتند که با بالا رفتن طبقه، بر پیچیدگی پدیده‌ها افزوده می‌شد. هدفی که او از ارائه این طبقه‌بندی داشت، تأکید بر به‌کارگیری روش‌های شناخت پدیده‌ها بر اساس میزان پیچیدگی آنها بود. او در هشدار می‌ملایم به دانشمندان علم مدیریت، بر لزوم تناسب ابزار پژوهش و موضوع پژوهش تأکید می‌کند که لازمه آن بهره‌گیری از روش‌هایی متناسب با پیچیدگی‌های انسان و سازمان به‌مثابه یک سیستم اجتماعی است (الوانی، ۱۳۸۷).

نکته‌ای که بولدینگ به برتالانفی گوشزد کرده، این است که در عین اینکه به دنبال ساختارها و مدل‌های مشترک در علوم می‌گردیم، به این نکته توجه داشته باشیم که سطح پیچیدگی میان پدیده‌های مختلف متفاوت است و لذا باید از مدل‌ها و ساختارهای عام با مدنظر داشتن این تفاوت سطح در پیچیدگی بهره ببریم. او در نهایت پس از ارائه رویکرد خود، نتیجه آن را دستیابی به چارچوبی برای رسیدن به ایده وحدت علوم می‌داند و می‌گوید:

من به این دلیل نظریه عمومی سیستم‌ها را استخوان‌بندی علم خواندم که هدفش فراهم کردن یک چارچوب یا ساختار از سیستم‌ها باشد که گوشت و خون رشته‌ها و موضوعات خاص دانش به شکل بدنه‌ای منظم و پیوسته بر آن آویخته شود... (بولدینگ، ۱۹۵۶، ص ۱۹).

با توجه به آنچه گفته شد، یکی از هدف‌های محوری این نظریه، بیان شیوه‌ای در راستای حاکم کردن وحدت در حوزه علوم است که از آن به وحدت علوم یاد می‌کنند و ثمره آن تعامل و ارتباط علوم با یکدیگر به شکل کاملاً مشخص و وحدت در بینش کلی هستی به‌مثابه یک سیستم خواهد بود (فرشاد، ۱۳۶۲، ص ۱۰۳).

در انتهای معرفی این نظریه می‌توان گفت این نظریه همچنان که از نامش برمی‌آید، عمدتاً بر جنبه و زمینه‌هایی از مفاهیم، اشیا و پدیده‌ها تأکید دارد که دارای قالب‌های عمومی هستند و در تعریف سیستم‌ها جای می‌گیرد. بدین سبب توجه اصلی در این نگرش، به صفات و پدیده‌هایی است که جنبه عمومی دارند و در تمام سیستم‌ها مشترک‌اند. در واقع از کلام بولدینگ در معرفی این نظریه برمی‌آید که نظریه عمومی سیستم‌ها که صفتی همه‌شمول دارد ذاتاً از محتوا خالی است و قالبی است که می‌توان پدیده‌های خاص را در آن جای داد و از آن طریق، بدان در زمینه‌ای خاص محتوا بخشید. جمله معروفی در اینجا مطرح است که شامل حال این نظریه هم شده است و آن اینکه وقتی در پی بیان دیدگاهی درباره همه چیز هستیم، این خطر وجود دارد که درباره هیچ چیز سخن نگوییم. وقتی درباره کلیت‌ها نظریه‌پردازی می‌کنیم، ممکن است

چارچوب نظری مان چنان از امور جزئی تهی گردد که این کار را به نوعی بازی فکری صرف تبدیل کند. این خطری است که از بدو تولد این نظریه، متوجه آن بوده است.

بر اساس نظریهٔ عمومی سیستم‌ها، جهان یک کلیت است. اجزای همیشه متغیر آن در چندین دسته و مجموعه از عناصر عضویت دارند. پدیده‌ها که از دور منفرد به نظر می‌آیند، ترکیبی از اجزای کوچک‌ترند. در نگرش سیستمی، هر موضوع، خود یک واحد مشخص است که ضمن ارتباط با دیگر اجزای جهان، یک پارچگی خود را به عنوان یک موجودیت حفظ می‌کند. این واحد می‌تواند یک جاندار، ماشین، درخت، جامعه، خانواده، دریا، ناحیهٔ جغرافیایی، شاخه‌ای از علم و هر چیز دیگر باشد (متین، ۱۳۸۸، ص ۹۹).

مطالعات میان‌رشته‌ای	نظریهٔ سیستم‌های عام
چیستی	روشی برای برخورد با پدیده‌ها که کل را متشکل از اجزا می‌نگرد
هدف غایی	تبیین روابط مشترک و عام بین سیستم‌ها
روش	روش شناخت پدیده‌ها (مکانیکی یا ارگاتیک)
	مطالعات میان‌رشته‌ای

جدول (۲): مقایسهٔ جنبش مطالعات میان‌رشته‌ای و نظریهٔ عمومی سیستم‌ها

۲. وحدت‌گرایی در علم از منظر حکمت اسلامی

۱-۲. مبانی نظری

۱-۱-۲. مقدمه و تبیین کلی مسئله از منظر متفکران مسلمان

مطالعه سیر علوم و دانش بشری نشان می‌دهد که معرفت و دانش در ابتدای راه خود، وحدت داشته، اما در عصر جدید هم‌زمان با فراگیر شدن معرفت تجربی، ایجاد شاخه‌ها و رشته‌های مختلف علمی و جداسدن هریک از پیکره‌های علم، نوعی کثرت در علوم پدید آمد. بساطت و وحدت ابتدایی علم، در دوران جدید و با شعار تخصص‌گرایی، به انشعابات و شاخه‌های علمی گوناگون تبدیل شد. در واقع شبهه‌شعبه شدن علم یکی از پیامدهای جریان فکری بود که با مجموعه‌ای از دگرگونی‌های بنیادی و با دو انقلاب عظیم سدهٔ ۱۸ و ۱۹ در اروپا حادث شد. به دنبال طرح مسائل جدید ناشی از این دو انقلاب، نیازهای جدید رشته‌های گوناگون علمی به وجود آمد و لذا از این پس این نیازها جایگزین تبیین‌هایی شدند که عمدتاً از مأخذ دین، فلسفه یا اخلاق سرچشمه می‌گرفتند و از وحدت و یک‌پارچگی برخوردار بودند. اکنون تبیین‌های متنوعی متکی بر مطالعه عینی و نظام‌مند رفتار فرد، جامعه و طبیعت ارائه می‌شد و این امر موجب گشت که رشته‌های تخصصی یکی پس از دیگری پا به عرصهٔ وجود بگذارند.

تحلیل این روند از منظر یکی از متفکران معاصر درخور توجه می‌نماید:

در گذشته که رشته‌های گوناگون دانش به شکل کنونی آن تخصصی و مجزا نشده بود، علوم و معارف در یک نوع هماهنگی و ارتباط محتوایی به رشد خود ادامه می‌دادند. تخصصی‌شدن گستره علوم و دانش‌ها این اثر مهم را به دنبال آورد که داده‌ها و نتایج آنها بیگانه و بی‌ارتباط با هم شکل می‌گیرند و تصویری مبهم و نامتجانس و عیناک از علم و آدم عرضه می‌کنند (جوادی آملی، ۱۳۸۷، ص ۱۳۴).

وی در ادامه به ترابط و تغذیه علوم اشاره می‌کند و از تأثیر ارتباط علوم با یکدیگر بر حکمای مسلمان می‌نویسد:

وضعیت دانش در گذشته به گونه‌ای بود که ریاضیات و طبیعیات در دامن الهیات و در تعامل مستقیم با فلسفه و حکمت الهی رشد می‌کرد. فلسفه الهی عهده‌دار برخی مبانی مهم و اساسی علوم تجربی بود و دادوستد علمی بین آنها برقرار بود. برای نمونه در طبیعیات مبحث حکمت وضعی برخی از کرات و تناهی ابعاد و نیز مسئله وجود نظم در عالم تثبیت می‌شد و به فلسفه وام داده می‌شد تا فیلسوف به کمک این مقدمات برگرفته از طبیعیات برخی مسائل فلسفی را مبرهن کند.

اینکه مشاهده می‌شود که کتاب منظومه مرحوم حکیم سبزواری در حقیقت مشتمل بر چهار کتاب منطقیات، طبیعیات، الهیات و اخلاقیات است نه از آن جهت است که این چهار فن بی‌ارتباط با هم تنها در یک جا صحافی شده و مجموعه‌ای به نام کتاب را شکل داده‌اند، بلکه از آن‌روست که مؤلف کتاب همچون اسلاف متأله خویش هماهنگی‌اندیشیده و میان شاخه‌های معرفت تجربی و تجربی، ارتباط و تعامل و هماهنگی می‌دیده است. چنین نیست که بتوان درباره طبیعت سخن گفت و علوم طبیعی را بنا نهاد، بی‌آنکه به الهیات و فلسفه کلی توجه کرد. آنچه درباره حقایق هستی در حکمت و الهیات به کرسی می‌نشیند، باید خود را در علوم طبیعی و انسانی نشان دهد و با حضور محتوای معرفتی آنها این علوم رقم بخورد؛ چنان‌که در مواردی نیز دستمایه این علوم به کار حکمت و الهیات و دین پژوهی می‌آید. علوم موجود و متعارف و طبعاً دانشگاه‌ها و مراکزی که در چارچوب این ناهماهنگی درونی و بیگانه‌سازی ناموجه به تحقیق و پژوهش مشغول‌اند، از اساس عیناک هستند. چه عیبی بالاتر از اینکه در عرصه‌ای از دانش و معرفت، حقایق و واقعیاتی که دیگر شاخه‌های معرفتی در اختیار می‌نهند نادیده گرفته شوند و نسبت به وجود آنها تغافل و تجاهل روا داشته شود و عده‌ای بر اثر این کثرت، به وحدت نرسیده و کوثر معرفت را رها کرده، به تکاثر وهم‌آلود بسنده نمایند (جوادی آملی، ۱۳۸۷، ص ۱۳۴-۱۳۵).

از این منظر مشکل تکثرگرایی امروز ریشه در تفکری دارد که آگوست کنت پدر جامعه‌شناسی کلاسیک و تجربه‌گرایی در طبقه‌بندی دوره‌های تاریخی تفکر بشر ارائه داد. او با متعارض دانستن معرفت تجربی با متافیزیک و الهیات، عملاً شکافی در پیکره علم ایجاد کرد که به تفکیک طبیعیات از متافیزیک و الهیات می‌انجامید و همین سبب این تصور شد که پیکره علوم، پیکره‌ای بدون انسجام است که اجزای آن در تقابل با یکدیگر قرار دارند؛ تصویری که به‌هیچ‌وجه در سنت فکری قبل از دوران جدید، خاصه در جهان اسلام وجود نداشت. بنابراین نظریه‌پردازان نظریه عمومی سیستم‌ها باید با تحلیل تاریخ علم پس از رنسانس به این نکته دست می‌یافتند که آنچه بر سر علم مدرن امروز آمده، حاصل حاکم شدن نگاه متفکرانی چون آگوست کنت است که به جدایی علم و فلسفه و الهیات حکم داده‌اند و معرفت بشری را در معرفت تجربی حصر کرده‌اند و نقطه آسیب برای برقراری ایده وحدت علوم نیز همین نکته است.

به نظر نگارندگان، یکی از آسیب‌هایی که در تمام تلاش‌های فکری برای رسیدن به ایده وحدت علوم وجود

دارد، اتکا کردن به تحلیل تاریخی و غافل شدن از تحلیل منطقی - فلسفی است که ریشهٔ آسیب‌های بعدی بوده است. رجوع به متفکران متقدم در ساحت فلسفه، ما را به این نکته رهنمون می‌سازد که اگرچه آنها جداگانه و به طور تفصیلی به این مقوله نپرداخته‌اند، اما می‌توان از مبانی فلسفی علم‌شناسی آنها برای تبیین فلسفی این ایده بهره برد.

پیش از ادامهٔ بحث، گفتنی است که در آثار فیلسوفان مسلمان وحدت علوم را می‌توان به دو معنا یافت:

۱. اتحاد و ترکیب قضایا و مسائل گوناگون در مجموعه‌های متمایز؛ به گونه‌ای که هر مجموعه وحدتی خاص پیدا کند و در برابر مجموعه‌های دیگر نامی به خود اختصاص دهد و عامل تمایز این مجموعهٔ علم از دیگر مجموعه‌ها باشد؛

۲. فروکاستن همهٔ علوم به علمی واحد.

محور این مقاله، معنای دوم است و آنچه بیشتر در میان فیلسوفان مسلمان مطرح بوده، معنای اول است؛ اما نکتهٔ انکارناپذیر آن است که نوع نگاه ما در معنای اول، در معنای دوم نیز مؤثر خواهد بود.

آنچه در معنای اول، محل نزاع‌های فراوان در فلسفهٔ اسلامی و حتی فلسفهٔ غرب بوده، بحثی است که از آن با عنوان «ملاک وحدت و تمایز علوم» نام می‌برند. در این باره سه نظریهٔ مهم مطرح است: برخی متأثر از نگاه فلسفهٔ یونان باستان، موضوع علم را عامل وحدت‌بخش مسائل برای جای گرفتن در یک علم می‌دانند؛ برخی دیگر پس از مشخص شدن معایب موضوع‌محوری، غایات عقلا را محور وحدت‌بخش علوم می‌دانند و نظریهٔ سوم که حاصل تحولات علم در دنیای مدرن است، روش را محور وحدت و تمایز علوم می‌داند. ما به این بحث نمی‌پردازیم؛ همین قدر باید گفت که به نظر می‌رسد نظریهٔ سوم بر اساس مبانی تجربه‌گرایی است که معناداری یک گزاره را به بهره‌گیری از روش تجربی می‌داند و لذا کاملاً توجیه‌ناپذیر است. دربارهٔ دو نظریهٔ اول نیز به این شکل می‌توان آنها را با هم جمع کرد که بگوییم موضوع، ملاک وحدت علوم در علوم حقیقی است و غایت، ملاک وحدت علوم در علوم اعتباری (سوزنجی، ۱۳۸۹، ص ۹۸-۱۰۰).

بنابراین بحث بر سر امکان حصول وحدت میان علوم به هر دو معنایی که ذکر شد، از بحث‌های قدیمی فلسفی است که برای دانشمندان نیز جذاب بوده است. آنان همواره بر این نکته تأکید داشته‌اند که دانشمندی که با طرح یک مسئله، آن را چنان محصور و محدود برگزیند که گویی در عرصهٔ طبیعت یا در عالم وجود، چیز دیگری با آن مسئله مرتبط نیست، هیچ بهره‌ای از علم ندارد (جعفری، ۱۳۸۸، ص ۷۶).

۲-۱-۲. منظومهٔ معرفتی حکمت اسلامی به مقولهٔ وحدت علوم

۱-۲-۱. نگاه وحدت‌گرایانه به علم در ساحت طبقه‌بندی علوم

به نظر می‌رسد به عنوان نخستین نکته، فیلسوفان و دانشمندان مسلمان علم را در سایهٔ گونه‌ای وحدت نگریسته‌اند. طبقه‌بندی علوم اسلامی مبتنی بر سلسله‌مراتبی است که با گذشت قرن‌ها قالب و زمینهٔ دستگاه تعلیم و تربیتی را در میان مسلمانان فراهم آورده است. وحدت علوم در همهٔ زمان‌ها نخستین و یکی از مهم‌ترین اندیشه‌های

الهام‌یافته بوده و علوم مختلف در پرتو همین اندیشه تدریس می‌شده و کانون بحث قرار می‌گرفته‌اند. از وحدت علوم مختلف، به علوم گوناگون همچون شاخه‌های یک درخت نظر می‌کردند که رشد می‌کند و موافق با ماهیت همین درخت برگ‌وبر می‌دهد. دقیقاً به گونه‌ای که شاخهٔ درخت به صورت نامحدود رشد نمی‌کند، هر علم نیز باید تا حد مشخصی تعلیم شود و از آن تجاوز نکند. مؤلفان قرون وسطایی اسلام، دنبال کردن شاخه‌ای از علم را در خارج حدود مقرر آن - که نتیجهٔ ویران‌شدگی هماهنگی و نسبت میان اشیاست - کاری بیهوده و حتی نامشروع می‌دانسته و می‌گفتند بدان ماند که یکی از شاخه‌های درخت به صورت نامحدود نمو کند و تطور نماید و نظم و آهنگ درخت را براندازد. وسیله‌ای که نسبت و هماهنگی علوم با آن محفوظ بماند، طبقه‌بندی علوم است که دانشمندان مسلمان به آن توجه فراوان داشته‌اند. به این ترتیب چشم‌انداز هر علمی در داخل طرح کلی معرفت قرار می‌گرفت (نصر، ۱۳۷۹، ص ۴۵).

از گزارشی که نصر از علم در تمدن اسلامی می‌دهد، چند نکته به دست می‌آید که نخستین آن، نگاهی است که دانشمندان مسلمان به هویت دانش و معرفت داشته‌اند. این نگاه در تعارض با نگاه مدرن امثال کنت، تعارضی در پیکرهٔ واحد علم نمی‌بیند. نکتهٔ دوم آنکه محور توجه متفکران مسلمان به مقولهٔ وحدت علوم و تعامل علوم با یکدیگر را می‌توان از مدخل توجه ویژهٔ آنها به بحث طبقه‌بندی علوم دریافت. از جمله اموری که فیلسوفان مسلمان از دیرباز به آن پرداخته‌اند، عرضهٔ نوعی طبقه‌بندی کارا، جامع و مانع برای علوم بشری است (فدایی عراقی، ۱۳۸۰). کل‌گرایی حکیمانه کانون توجه دانشمندان مسلمان بوده و جزءنگری علمی ذیل یک نگاه کل‌گرایانه معنا می‌یافته است؛ هرچند امروز تعریف حکمت دشوار شده است؛ چراکه علم، فلسفه و فناوری در جایی مجزا از یکدیگر قرار گرفته است و هر کدام مسیر خود را بدون توجه به دیگری می‌پیماید.

چنان‌که گفته شد، یکی از بحث‌هایی که متفکران مسلمان به آن توجه فراوان نشان داده‌اند، طبقه‌بندی و تقسیم‌بندی علوم است (تا جایی که *فارابی* فیلسوف مؤسس و پایه‌گذار فلسفهٔ اسلامی، به دلیل ارائهٔ بحث در باب طبقه‌بندی علوم، به معلم ثانی شهرت یافته است). باید به یک نکتهٔ کلیدی نیز توجه کرد که علوم و به تبع آن، طبقه‌بندی علوم، حاصل نیازهای فرهنگی - تمدنی است و آنچه حکمای مسلمان از بحث طبقه‌بندی علوم منظور می‌داشتند این بود که هرم علوم بشری را به ترتیب شرف از بالا به پایین نشان دهند، هرچند که علم ماهیتاً بسیط و غیرمتکثر است. ضمن اینکه این طبقه‌بندی‌ها دارای ملازمه با جهان بینی و هستی‌شناسی آنها بود؛ اما این عامل ضروری برای ساماندهی معارف بشری دارای مبانی هستی‌شناختی، روش‌شناختی و اخلاقی بود که مجال طرح آنها وجود ندارد.

هدف دانشمندان مسلمان از این کار، برقراری اندیشهٔ وحدت علوم و به تبع آن، روشن شدن جایگاه علوم و چگونگی رابطه و تعامل آنها با یکدیگر است. طبقه‌بندی صحیح از علوم به مثابه یک نقشهٔ کلی از رشته‌های علمی، مورد همت فیلسوفان مسلمان بوده است. نخستین پیش‌فرض ارائهٔ این طبقه‌بندی‌ها، اعتقاد به مقولهٔ وحدت و یکپارچگی علوم است. دلیل آن این است که لازمهٔ یک طبقه‌بندی منطقی، وجود مقسم واحد برای قسم‌های طبقه‌بندی است که متفکران مسلمان از آن به حکمت یا فلسفهٔ اولی یاد می‌کردند. بنیان‌گذار این طبقه‌بندی‌ها،

ارسطو فیلسوف یونان باستان است؛ اما بسط و جرح نظر او در این باب، در میان فیلسوفان مسلمان روی داد که از نخستین آثار مرتبط با این مسئله در جهان اسلام، می‌توان به *احصاء العلوم فارابی*، *فی اقسام العلوم العقلیه ابن سینا*، *مفاتیح العلوم خوارزمی* و *مقدمه ابن خلدون* یاد کرد.

مشهورترین طبقه‌بندی از علوم در فلسفه اسلامی، متأثر از ارسطوست که علوم را بر اساس غایت، به حکمت نظری و حکمت عملی تقسیم می‌کند و سپس حکمت نظری را بر اساس موضوع به سه حوزهٔ متافیزیک، ریاضیات و طبیعیات تقسیم می‌نماید. حکمت عملی هم به تدبیر منزل، اخلاق و سیاست تقسیم شده است و می‌توان با بسط معنایی هریک از این شاخه‌ها، به نوعی تمام علوم را در آن جای داد.

۲-۱-۲-۲. مبانی علم‌شناسی حکمت اسلامی

نکتهٔ درخور توجهی که *خواجeh طوسی* به آن پرداخته، تبیین این نکته است که شرط رسیدن به واحد بودن پیکرهٔ علم، فهم ماهیت معرفت و فهم وحدت عقل انسانی است. بر اساس آنچه تاکنون گفته شد، مبانی فلسفی‌ای که می‌تواند ما را به این ایده قرین سازد، در ادامه به اختصار می‌آید.

نخستین مسئله توجه به مختصات و مؤلفه‌های علم از منظر نگرش اسلامی است. علم در منظر اسلامی و مبتنی بر براهین حکمت متعالیه، خارج از مقولات عشر و مساوق وجود است. نوآوری *صدرالمآلهین* در هستی‌شناسی معرفت آن است که علم نه کیفیت ذات اضافه و نه امری سلبی، بلکه امری وجودی است. معرفت و دانش را نیز می‌توان همسخ وجود، بلکه عین وجود خواند و به تبع *صدرالمآلهین*، می‌توان قائل به این نکته شد که علم همانند وجود دارای مراتب (طبیعت، مثال و عقل) است؛ به گونه‌ای که این مراتب در سلسله‌ای طولی قرار دارند (خسروپناه، ۱۳۸۸). لذا علم که مساوق هستی و وجود است، همچون وجود مقول به تشکیک است و می‌توان در ساحت علوم، قائل به نوعی وحدت در عین کثرت و کثرت در عین وحدت شد و می‌توان در عین پذیرش کثرت شاخه‌های علمی گوناگون، از وحدت علوم نیز سخن گفت. اساساً علم، اندیشه و ادراک، رو به وحدت دارد؛ چراکه مساوق وجود و برخوردار از کمال هستی است. وحدت دایرمدار هستی است. اگر پای هستی در میان نباشد، نمی‌توان از وحدت و یگانگی نشانی یافت. حکمای اهل تحقیق، بینونت و جدایی میان مفاهیم را از نوع بینونت و جدایی عزلی به‌شمار آورده‌اند. معنای این سخن آن است که مفاهیم از آن جهت که مفاهیم هستند، در حد ذات از یکدیگر جدایند و هیچ‌گونه جهت و قدر جامعی در میان آنها دیده نخواهد شد. آنچه می‌تواند جهان جدا و پراکندهٔ مفاهیم را با یکدیگر مرتبط سازد و روح حیات را در کالبد مردهٔ آنها بدمد، چیزی جز وجود نیست (ابراهیمی دینانی، ۱۳۸۳، ص ۲۰۴).

دیگر مؤلفه هستی‌شناختی علم، تجرد علم از منظر حکمت اسلامی است:

علم و ادراک دارای خصلت حضور و تجمع و تجرد است. جهان گستردهٔ ادراک، جهان نور و حضور است. در صفحهٔ ادراک جز ظهور و حضور چیز دیگری یافت نمی‌شود. در جهان روشن علم و ادراک دوگانگی یافت

نمی‌شود. آنچه هست حضور و ظهور است و این چیزی جز واقعیت مجرد از ماده نمی‌باشد؛ زیرا خصلت ماده، غیبت و پراکندگی است (ابراهیمی دینانی، ۱۳۸۳، ص ۴۱).

یکی دیگر از مؤلفه‌ها در حوزه هستی‌شناسی معرفت، ترتب مراتب علم طبق مراتب هستی است. از آن رو که هستی به سه عالم مترتب بر یکدیگر تقسیم شده، ادراک نیز بر سه قسم است: ادراک حسی در مرتبه عالم طبیعت، ادراک خیالی در مرتبه عالم مثال و در نهایت ادراک عقلی در مرتبه عالم عقل یا جبروت. این ادراک‌ها در طول یکدیگر و در یک سلسله مراتب قرار دارد و نوعی وحدت میان مراتب آن حاکم است و این وحدت البته از سنخ خود معرفت است؛ چنان که در نظریه تشکیک وجود در فلسفه اسلامی مبرهن شده است که اختلاف در وجود به گونه‌ای است که مابداً اشتراک عین مابداً اختلاف است (طباطبائی، ۱۳۸۹، ص ۸۱).

بحث دیگری که در حوزه علم از منظر اسلامی قابلیت طرح دارد، عبارت است از اینکه آیا علم از منظر اسلامی ارزش فی‌نفسه دارد یا دارای ماهیت کاربردی و ابزاری است و اساساً آیا نگاه ابزاری و کاربردی به علم نگاه عمیق و اسلامی است؟ بر اساس آنچه حکمای ما در باب هستی‌شناسی معرفت گفته‌اند، به نظر می‌رسد که علم در عین داشتن ارزش فی‌نفسه و نفس‌الامری، دارای ارزش کاربردی و ابزاری نیز هست؛ چراکه اساساً بشر برای حل مشکلات و مسائل اجتماعی خود، نیازمند علمی است که توانایی حل این مشکلات و مسائل بومی او را داشته باشد. لذا قدمای ما در باب حکمت، هم به ساحت نظر و اندیشه توجه وافر داشتند و هم ساحت عمل و استفاده از علم را برای برطرف کردن انواع نیازهای فردی و اجتماعی مطمح‌نظر قرار داده‌اند. بنابراین در این نگاه به طور اجمالی این مسئله پذیرفته شده که علم دارای مراتب گوناگون بوده، برطرف‌کننده نیازها و مسائل فکری و عملی بشر است.

اما در محور دیگر در نگاه نگارندگان، برای حاکم کردن نوعی وحدت در ساحت علوم، نگاهی است که ریشه در روایات اسلامی در تبیین مؤلفه‌های علم حقیقی دارد و به تبع، در عرفان اسلامی و اخلاق اسلامی نیز از جانب متفکران مسلمان کانون بحث و نظر بوده است. بر مبنای این نگاه، مبنای وحدت علوم، در گرو حاکم کردن نگرش توحیدی به‌مثابه امری است که عین حق و حقیقت بوده، غایت همه رشته‌های علمی در نگاه اسلامی به علم است. به عبارت دیگر وحدت علوم در سایه نگاه دینی، به شرط محور قرار دادن اصل توحید و تمرکز بر معرفت و شناخت حق تبارک و تعالی به عنوان غایت حقیقی تمام رشته‌های علمی (چنان‌که در روایات ما ثمره علم بندگی حق شمرده شده و این نوع نگاه به علم مورد تمجید قرار گرفته) تحقق‌پذیر است.

امام خمینی علیه السلام در کتاب شریف **چهل حدیث** و در شرح حدیث ۲۴، ضمن بیان حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در باب علم، به شرح و تفسیر حدیث می‌پردازند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: «انما العلم ثلاثة: آية محكمة، او فريضة عادلة، او سنة قائمة و ما خلاهن فهو فضل.» براین اساس امام راحل بر ورود نگرش توحیدی به عقاید، اخلاق و رفتار آدمی تأکید کرده، شرط ورود علوم گوناگون در یکی از این سه محور مورد اشاره پیامبر صلی الله علیه و آله را، حاکم کردن بینش توحیدی دانسته‌اند:

بدان که بسیاری از علوم است که به تقدیری، داخل یکی از اقسام ثلاثه است که پیامبر اکرم ذکر فرمودند. مثل علم طب، تشریح، نجوم و هیئت و امثال آنها در صورتی که با نظر عبرت به آنها مراجعه کنیم و ما را به امور آخرت رهنمون کنند، پس آن داخل در آیه محکمه شوند (موسوی خمینی، ۱۳۸۸، ص ۳۹۶).

لذا براساس این مؤلفه‌های هستی‌شناختی دانش از منظر اسلامی، باید گفت دانش بالذات از نوعی وحدت برخوردار است که در جهان ذهن آدمی که جهان تفصیل و تقسیم و شاخه‌شاخه کردن معارف است، از نوعی تکثر بیرون نیست. مسئله اصلی آن است که تا چه حد باید به سمت عمیق شدن در یک شاخه از دانش رفت و به اصطلاح تخصص‌گرایی را برگزید و تا چه حد باید از کلیت و گستره دانش و فهم دفاع کرد. به نظر می‌رسد الگوهای بسیار خوبی از میراث فکری و فلسفی از افرادی دارد که حد بهینه تخصص و بینش جامع و کلی را برخوردار بودند.

علم در نگاه مدرن	علم در نگاه حکمت اسلامی
شعبه‌شعبه شدن علم و انهدام یکپارچگی علم	طبقه‌بندی علم برحسب نیازهای فرهنگی-تمدنی در عین تمرکز بر یکپارچگی علم
جزء‌گرایی و تخصص‌گرایی افراطی نسبت به علم	کل‌گرایی حکیمانه نسبت به علم
تجربه‌محوری علم	وجودی بودن علم
انکار علم ماورایی	حضور، تجمع و تجرد علم
فقدان انسجام در علم	ترتیب مراتب علم مطابق با مراتب هستی
تمرکز بر ارزش صرفاً کاربردی علم	تمرکز بر ارزش ماهوی و نیز کاربردی علم

جدول (۳): تفاوت علم در نگاه مدرن و نگاه حکمت اسلامی

۲-۲. نگاه وحدت‌گرا به علم در گستره انقلاب اسلامی؛ کاربردها

فرضیه این پژوهش بر این امر استوار است که این نوع نگاه وحدت‌گرایانه به حیطه و ساحت علوم، دارای تأثیرات مهم تمدنی، به‌ویژه در دوران کنونی و برای انقلاب اسلامی است. اگر بپذیریم این نوع نگاه تأثیراتی بنیادین بر ساختار آموزش و پژوهش در کشور دارد و بپذیریم که ساختار آموزشی و پژوهشی کشور مبتنی بر این نگاه است که علم باید علاوه بر قوت نظری، دارای کاربرد عملی و حل‌کننده مسائل جاری کشور و انقلاب اسلامی باشد و باید مورد تحول و بازنگری قرار گیرد، ضرورت داشتن چنین نگاهی روشن خواهد شد؛ زیرا اقتصاد، فرهنگ و دیگر حوزه‌های انسانی، ابعاد و جنبه‌هایی از تعاملات انسانی هستند که هر کدام در ذیل خود مجموعه‌ای از موضوعات را شامل می‌شوند که شناخت مسائل هریک از موضوعات موردنظر و ارائه راه‌حل سیاستی برای آنها، نیازمند الگوهای متعدد است. به عبارت بهتر، پاسخ‌ها و راه‌حل‌ها به مسائل عودت داده می‌شوند و هیچ‌گاه نمی‌توان موضوعات را حل کرد. برای مثال، تجارت، پول، بانک‌داری، کشاورزی، کار، صنعت، خانواده، انتخابات، امنیت، تعلیم و تربیت و نظایر اینها، همگی موضوعاتی هستند که هر کدام از آنها مسائل مختص به خود را به همراه دارند و نیازمند الگوی

حکمرانی مجزایی هستند و هیچ‌گاه نمی‌توان با ارائه یک الگوی جامع اقتصادی، هم مسائل حوزه تجارت و هم مسائل حوزه کشاورزی را پوشش داد.

از سوی دیگر همواره دست‌بندی موضوعات ذیل شاخه‌های مختلف علوم در مطالعات علوم اجتماعی، با انتقاد جدی روبه‌رو بوده است. در حقیقت، تقسیم کار افراطی حاکم بر علوم اجتماعی و نبود نوعی سنتز که همکاری میان شاخه‌های مختلف علوم اجتماعی را شکل دهد، از همان آغاز قرن بیستم دامنگیر بشر شد؛ تقسیم کاری افراطی که به تبعیت از علوم طبیعی در علوم اجتماعی پدیدار شد. بدین ترتیب از همان زمان واقع‌نمایی و کارایی این شاخه‌های مختلف علوم اجتماعی در توانایی ارائه توصیه‌های سیاستی کارآمد با محدودیت‌ها و تردیدهای جدی روبه‌رو بوده است (آلوف، ۱۹۳۵).

به عبارت بهتر و بر اساس آنچه پیش‌تر بیان شد، در واقع قرارگیری بسیاری از این موضوعات در ذیل شاخه مشخصی از علوم، چیزی جز موقعیت‌های تعاملی متفاوت نیست که اندیشمندان مختلف علوم انسانی، حسب کلیدواژگان و برش‌های مفهومی مختلف به بررسی آنها پرداخته‌اند. برای مثال، علی‌رغم آنکه موضوع تجارت یکی از موضوعات اقتصادی قلمداد می‌شود، مسائلی نظیر نقش دولت‌ها و قدرت‌های استعمارگر در شکل‌دهی به ساختار تجارت جهانی، هیچ‌گاه در تئوری‌های اقتصادی جایگاهی نخواهد داشت؛ بلکه بسیاری آن را جزو موضوعات دانش علوم سیاسی قلمداد می‌کنند. بر همین اساس، هیچ‌گاه نمی‌توان از دانش اقتصاد متعارف انتظار داشت که سیاست تجاری مناسبی برای کشوری نظیر ایران (پتانسیل تحریم را دارد) ارائه دهد.

امروزه نظام پژوهشی و به تبع آن، کارهای پژوهشی کشور ربط و نسبتی با نیازها و مسائل انقلاب اسلامی ندارد و یا حداقل این ارتباط به‌ویژه در عرصه علوم انسانی، بسیار ضعیف بوده است. امروز کارآمدی نظام اسلامی در گرو مسئله‌شناسی دقیق و ارائه راه‌حل‌هایی است که تمدن اسلامی را به روزهای اوج خود بازگرداند و این در گرو تولید علمی است که اولاً مختصات معرفتی و نظری آن بر اساس آنچه تا اینجا گفته شد مبتنی بر هستی‌شناسی توحیدی و وحدت‌گرا باشد و ثانیاً ضمن توجه به عمق و تخصص در علوم، از یک‌پارچگی و ارتباط علوم با یکدیگر نیز غافل نباشد تا بتواند ضمن یک مسئله‌شناسی درست، مسئله را به طور عمیق و گسترده درک کند و متناسب با این عمق و گستره، به ارائه راه‌حل‌های جامع و کارساز بپردازد.

تجربه کشورهای پیشرو به‌ویژه در نیم‌قرن اخیر نیز به‌خوبی نشان داده است که عموماً حل مسائل انسانی و تنظیم و تمشیت روابط انسانی، نیازمند توجهات چندبعدی به موضوعات مختلف است و برخلاف تصور، برش یک‌بعدی بر موضوعات مذکور صرفاً همانند توصیف و تبیین انسانی خواهد بود که بر اساس مطالعه یکی از اندام‌های مشخص آن نظیر دست یا پا صورت پذیرفته باشد. بر همین اساس، بسیاری از متخصصان علوم اجتماعی از اوایل قرن بیستم نسبت به ضرورت مطالعات میان‌رشته‌ای تأکیدات فراوانی داشته و کوشیده‌اند کرسی‌های متعدد میان‌رشته‌ای را در دانشگاه‌های معتبر بین‌المللی تأسیس نمایند.

بر همین اساس، الگوهای حکمرانی ارائه‌شده طی سالیان اخیر، تماماً ماحصل مطالعات میان‌رشته‌ای بوده است

و بنا بر یک مبنای معرفتی، فرض بر آن بوده است که در حوزه علوم انسانی (برخلاف حوزه علوم طبیعی)، تخصصی شدن علوم نخواهد توانست در ارائه چارچوب‌های سیاستی کارآمد موفق عمل کند. حتی در حوزه آموزش شاخه‌های مختلف علوم اجتماعی و مدل‌های مختلف برنامه‌ریزی درسی طی سالیان اخیر، تلاش می‌شود تا دانشجویان رشته‌های مختلف، علوم اجتماعی را از نگاه‌های تک‌بعدی به مسائل علوم اجتماعی دور نگاه دارند.

مسئله و مسئله‌شناسی برای رفع نیازهای تمدنی انقلاب اسلامی، خود موضوعی سهل و ممتنع است. شناخت آن سخت است، اما در صورتی که این امر مهم به‌درستی محقق شود، گام اصلی برداشته شده است. مسئله «موضوعی است که یک ضرورت علمی یا عملی ما را به سوی آن می‌کشاند و به نوعی برای ما مشکل‌ساز شده است. به عبارت دیگر با دغدغه‌ها، نیازها و حساسیت‌های ما پیوند دارد» (توسلی، ۱۳۸۹، ص ۲).

بر اساس آنچه تاکنون بیان شد، به نظر می‌رسد که علم، مبتنی بر یک نگاه وحدت‌گرایانه، ضرورتی غیرقابل جایگزین برای حل مشکلات و مسائل تمدنی انقلاب اسلامی است. اگر کسی برای حل مسائل انقلاب اسلامی، شئون اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی یک مسئله را به شکل جامع نبیند و از حصار نگاه‌های تک‌بعدی و منقطع از هم خارج نشود، نه تنها نمی‌تواند راه‌حلی برای مسائل انقلاب اسلامی بیابد، بلکه نوعاً بر ابعاد و پیچیدگی‌های مسائل تمدنی نیز می‌افزاید. پژوهشی که با نگرشی جامع و البته عمیق به مسائل بومی و روز کشور می‌پردازد، می‌تواند گره‌گشای مسائل امروز انقلاب اسلامی باشد و چنین پژوهش‌هایی نیازمند بازنگری در ساختار و نظام پژوهشی کشور است. مسیر کنونی تولید علم در دنیا نیز حرکت بر اساس مسائل بومی آنهاست:

امروز شاهد تغییر در نحوه تولید علم هستیم. ما از علم رشته‌ای، طبقه‌بندی شده و به دور از جامعه، در حال حرکت به سمت علمی هستیم که روزه‌روز با جامعه بیشتر ارتباط برقرار کرده و ما را در واقع به فعالیت‌های چندرشته‌ای و حالت‌های جدید در مدیریت امور سوق می‌دهد (ونک، ۱۳۸۸، ص ۳۳).

امروز حل مسائل تمدنی در گرو خروج از نگاه‌های تک‌ساحتی و یافتن بینشی جامع و واحد است و دلیل آن این است که حقیقت بیرونی یا مسئله و مشکل بیرونی، یکپارچه و پیچیده است و تقسیم‌بندی دانش و معارف جز در ظرف ذهن ما صورت نمی‌پذیرد. بنابراین برش ذهن از مسائل و عدم توجه به این نکته سبب غلط از مسئله بیرونی می‌شود و به مثله کردن واقعیت می‌انجامد. این اتفاق همراه با غفلت پژوهشگر از این نکته، به ناکارآمدی علم در حل مسائل پیچیده تمدنی منجر می‌گردد. ضمن اینکه از دیگر اثرات نگاه وحدت‌گرایانه به علم، امکان ظهور نوآوری‌هایی است که ساختار تخصص‌گرای پژوهش تاکنون شرایط تحقق آن را با انسداد روبه‌رو کرده بود. این نوآوری، بسترساز حل مسائل تمدنی پیش‌روی انقلاب اسلامی خواهد بود.

نتیجه‌گیری

جریان‌های وحدت‌اندیش در عرصه علوم در غرب، در فضای نقد تخصص‌گرایی افراطی و شعبه‌شعبه شدن علوم در سده اخیر در غرب، به یک جنبش اعتراضی تبدیل شدند که از اساس با این تخصص‌گرایی مخالفانند و ماهیت

دانش و علم را به دور از این تقسیم‌بندی می‌یافتند. در این میان، نظریهٔ عمومی سیستم‌ها و جنبش مطالعات میان‌رشته‌ای از مهم‌ترین آنها به‌شمار می‌آیند. بسیاری از این جریان‌ها، همچون نظریهٔ عمومی سیستم‌ها، در فضای تخصص‌گرایی از مبانی بنیادین علم در دنیای مدرنیته فاصله نگرفتند و نتوانستند توجیه‌گر ایدهٔ وحدت علوم باشند. در این میان به نظر می‌رسد مبانی فلسفی این ایده از منظر اسلامی و با خروج از مبادی علم از منظر مدرنیته قابل بحث و بررسی باشد. ضمن اینکه باید توجه داشت که این نگاه وحدت‌گرایانه، توانایی لازم را برای حل مسائل تمدنی امروز انقلاب اسلامی به ما می‌دهد. وحدت علوم نظریه‌ای است که هم دارای مبانی فلسفی از منظر اسلامی و هم دارای کارکردهای عملی برای امروز نظام علمی کشور (که گرت‌برداری ناقص از دنیایی دیگر است) می‌باشد. علم در این منظر، از سنخ وحدت و مساوق وحدت است و از عالم ماده منزّه و از تجرد برخوردار است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع.....

- ابراهیمی دینانی، غلامحسین، ۱۳۸۳، *وجود رابط و مستقل در فلسفه اسلامی*، چ دوم، تهران، مؤسسه حکمت و فلسفه.
- برنالانفی، لودیگ فون، ۱۳۶۶، *مبانی، تکامل و کاربردهای نظریه عمومی سیستم‌ها*، ترجمه کیومرث پربانی، تهران، تندر.
- توسلی، حسین، ۱۳۸۹، «جایگاه مسأله‌شناسی در ساماندهی پژوهش‌های دینی»، منتشر نشده.
- جعفری، محمدتقی، ۱۳۸۸، *تحقیقی در فلسفه علم*، تهران، مؤسسه نشر آثار علامه جعفری.
- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۷، *منزلت عقل در هندسه معرفت دینی*، قم، اسراء.
- خسروپناه، عبدالحسین، ۱۳۸۸، «ساختار دانش فلسفه معرفت براساس حکمت صدرایی»، *فهن*، دوره دهم، ش ۴۰، ص ۵۵-۸۲.
- دوروسنی، ژوئل و جون بیشون، ۱۳۷۰، *روش تفکر سیستمی*، تهران، پیشبرد.
- رضائیان، علی، ۱۳۸۷، *تجزیه و تحلیل سیستم‌ها*، چ چهاردهم، تهران، سمت.
- رمضان، مجید و دیگران، ۱۳۸۹، *تجزیه و تحلیل سیستم‌ها*، تهران، ققنوس.
- سوزنجی، حسین، ۱۳۸۹، *معنا، امکان و راه‌کارهای تحقق علم دینی*، تهران، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین، ۱۳۸۹، *بدایه الحکمه*، شرح و ترجمه علی شیروانی، چ پنجم، قم، دارالفکر.
- علوی‌پور، سیدمحسن و دیگران، ۱۳۸۷، *مبانی نظری و روش‌شناسی مطالعات میان‌رشته‌ای*، تهران، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- فدایی عراقی، غلامرضا، ۱۳۸۶، «طرحی نو در طبقه‌بندی علوم»، *نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران*، ش ۳۳، ص ۲۸۷-۳۰۸.
- فرشاد، مهدی، ۱۳۶۲، *نگرش سیستمی*، تهران، امیرکبیر.
- متین، منصور، ۱۳۸۸، *تفکر میان رشته‌ای*، قم، بوستان کتاب.
- محمدی، رمضان و همکاران، ۱۳۸۹، *تجزیه و تحلیل سیستم‌ها*، تهران، ققنوس.
- موسوی خمینی، سیدروح‌الله، ۱۳۸۸، *شرح چهل حدیث*، چ چهاردهم، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- نصر، سیدحسین، ۱۳۷۹، *علم و تمدن در اسلام*، ترجمه احمد آرام، قم، مؤسسه فرهنگی طه.
- الوانی، سیدمهدی، ۱۳۸۷، «نقدی بر شیوه‌های شناخت در مدیریت»، *مطالعات مدیریت*، ش ۵۰، ص ۴۷-۶۳.
- ونک، دومینیک، ۱۳۸۸، *کاربردهای میان‌رشته‌ای*، ترجمه توحیده ملامباشی، تهران، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- هیچینز، درک هی، ۱۳۷۶، *کاربرد اندیشه سیستمی*، ترجمه رشید اصلانی، تهران، مرکز آموزش مدیریت دولتی.
- Adolph, Lowe, 1953, *Economics and Sociology: A Plea for Cooperation in the Social Sciences*, London, George Allen & Unwin.
- Boulding, K. E., 1956, "General systems theory-the skeleton of science", *Management science*, 2(3), p. 97-208.